**أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بسم‌الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

به محضر حضرت ولي‎عصر عجّل‎الله‎تعالي‎فرجه‎الشريف اين ماه حزن و اندوه را تسليت عرض می‌کنیم و اميدواريم به بزرگواري خودشان ما هم ان‎شاءالله از رهگذر محرّم و صفر و مجالس اين بزرگواران بهره‌مند باشيم.

عرض شد كه **[قرار است] اگر خدا بخواهد ما در مورد دنيا طي جلساتي از برخي از آيات و روايات گفتگوهایی را مطرح كنيم تا ديد و شناخت ما نسبت به دنيا بهتر و بيشتر شود و دنيا همان طور كه هست و آفريده‎شده شناخته شود. اگر ما به اين موفق شويم حتماً دنيايمان را بهتر خواهيم گذراند و بهره‎مان بهتر و بيشتر خواهد بود و به كامروايي و سعادت نزدیک‌تر خواهيم شد.**

به برخي از آيات اشاره شد كه در این‌ها **خداي متعال زندگي دنيا را مطرح می‌فرماید در مقابل زندگاني ديگري كه در پِيِ اين زندگاني است و ما هم همواره دنبال اين هستيم كه زندگاني را بهتر و بهتر بكنيم، زندگاني را پايدارتر و شیرین‌تر و گواراتر بكنيم. اين چيزي است كه ما هم دنبال آن هستيم، فلذا در روايات ما هم عرض شد كه محبت و كشش انسان‌ها به دنيا را جزء طبيعت او شمرده‎اند و گفته‎اند اين امر به اين مقدار جاي سرزنش ندارد. دنيا را براي ما مادر به حساب آورده‎اند؛** كه خب حالا هم فرصت نيست و هم بنده اين توان را ندارم كه شايد از همين دو تا كلمه هم می‌شد خيلي از چيزها را در بياوريم كه **اگر دنيا و طبيعت مادر ما هست و ما حكم فرزند را داريم آن‎وقت پس همه‎ی خيرات و بركات هم بايد از همين‎جاها بجوشد. درعين‎حال كه همه‎ی گرفتاری‌ها هم از همين‎جا می‌جوشد.** به زبان ساده‎ی خود ما اگر مادري خوب به فرزند برسد چيز خوبي بار می‌آید و اگر خوب نرسد چيز بدي به بار می‌آید؛ لذا خوبي و بديِ آن از همين‎جا می‌جوشد.

حالا يك روايت ديگري هست در همين زمينه خدمت شما عرض كنم. اين **روايت از آقا رسول‎الله صلي‎الله‎عليه‎وآله‎وسلّم است، ميزان ‎الحكمه روايت۵۷۹۰: «لا تَسُبُّوا الدنيا» حضرت می‌فرمایند به دنيا دشنام و ناسزا نگوييد. «فَنِعمَت مَطيَّةُ المُؤمِن» خوب مركب و سواره‎اي است براي مؤمن. بعد حضرت توضيح می‌دهند، «فعلیها يَبلُغُ الخَير» بر اين دنيا و بر اين مركب است که مؤمن به خير می‌رسد، به خوبي و سعادت می‌رسد، اگر این را از او بگيريد ديگر راهْ بي‎مركب می‌ماند. «و بِها يَنجُو مِنَ الشَّر» و با همين دنيا از شر و بدي رهايي پيدا می‌کند. به زبان خودمان مؤمن به هركجا می‌رسد از همين رهگذر است، با اين مركب است، راه را با اين طي می‌کند.**

**«إنَّهُ إذا قالَ العَبد» در ادامه حضرت می‌فرمایند اين‎كه هر بنده‎اي بگويد: «لَعَنَ اللهُ الدنيا» خدا دنيا را لعنت كند،** حالا گاهي به زبان خودمان می‌گوییم (معذرت می‌خواهم) مثلاً تُف بر دنيا، اگر كسي اين را بگويد دنيا چه پاسخي می‌گوید؟ **«قالَتِ الدنيا لَعَنَ اللَّهُ أَعصانا لِرَبِّه!» دنيا هم درك و شعور و گويا زباني دارد، دنيا هم می‌گويد خدا لعنت كند نافرمان بر پروردگارش از ما را!** کسی که نافرماني می‌کند. من با خداي خودم و با تو چه مشكلي دارم؟ هركس از ما بدتر است خدا او را لعنت كند! معلوم می‌شود كه ممكن است انسان راهي را به پيش بگيرد كه همه‎ی دنيا و جزئياتش لعن‎گوي او شوند. اين روايات و اين دسته بيانات نشان می‌دهد كه دنيا و آنچه ما الآن در آن قرارگرفته‌ایم، آفريده‎ی خداي متعال است و مركب، وسيله و راه سعادت ماست، و بدون اين انسان به‌جایی نمی‌رسد؛ و لذا در انسان هم ميل و كشش به اين را قرار داده‎اند كه بتواند با اين، راه را طي كند. اگر عمري بود جهات ديگر را هم كه ممكن است شبهاتي در ذهن بيايد مطرح می‌کنیم.

پس در اين روايات دنيا به‌عنوان مركب و وسيله راه معرفي و ستايش شده است، كه خوب مركبي است؛ كه همين‎جا می‌شود توجّهاتي بكنيم:

**اگر دنیا مركب است به دردِ چه می‌خورد؟ سوارشدن و راه پيمودن. خب اگر من اين را مركب نگيرم يا از آن سواري نگيرم، اين با سرشت و آفرينش دنيا سازگار نيست.** انسان مركب را براي پيمودن راه می‌خواهد؛ و هر راهي مركب خودش را می‌خواهد و هر سواره‎اي مركب خودش را می‌خواهد، بلكه هر سواره‎اي در هر راهي يك مركب می‌خواهد؛ سرما باشد يك‎جور، گرما باشد يك‎جور، باد باشد يك‎جور، باد نباشد يك‎جور، زمين باشد يك‎جور، هوا باشد يك‎جور. اين عرض‎ و طول دنيا هم -به حساب كلّ بشر- ضرورت دارد. تک‌تک ما ممكن است نسبتمان با دنيا متفاوت باشد، منتها نكته‎ي كليدي اين است كه اصلاً دنيا مركب است.

برگرديم به بحث‌های سابقمان، **ما داريم به سمت و سويي می‌رویم و يك راهي هست، اين راه را ما بايد با يك چيزي طي كنيم و آن دنياست. كه خب اگر دنيا مركب ما باشد ما باید بر او سوار باشيم؛ وقتي‎كه قرار است مركب باشد بايد مهارْ دستِ سواره باشد، كار بايد دست سواره باشد، مركب در اختيار سواره باشد نه‎اين‎كه مركبْ سواره را به هر جا كه خواست بكشاند.** (كه روايات به اين بحث‌ها مفصل پرداخته است، بنده اين‎طوري بحث می‌کنم دوستان هم سعي كنند تأملات و توجّهات‎شان بيشتر شود.) يعني نمی‌شود مركب براي خودش باشد. يعني من چه مركبي می‌خواهم؟ خودم بايد شناسايي كنم و بپذيرم، اين مركب را تا كجا می‌خواهم؟ كِي برود؟ كِي بماند؟ با چه سرعتي برود؟ مهار بايد به‌دست من باشد. اين نمی‌تواند ياغي و سركش باشد، اين بايد راهوار باشد؛ يعني طوري باشد كه راهِ من را بپيمايد، كار من را بكند، نياز من را برآورده بكند. آن‎وقت آن فقه و احكامي كه ما داريم، آمده اين قضيه را به پیش‌گرفته و آمده دنيا را طوري اداره كند كه مركبِ ما شود، يعني ما سوار بر دنيا شويم و دنیا در مشت ما باشد. اگر اين باشد آن‎وقت می‌شود فَنِعمَت مَطيَّةُ المُؤمِن، چه خوب مركبي است، و ستايش می‌شود. آن‎وقت انسان به خير می‌رسد، خير ديگر اینجا قيد و بندي ندارد و هر خير و خوبي‎ای كه انسان می‌خواهد با اين می‌تواند به آن برسد. همان طور كه از هر شر و بدي می‌تواند بگذرد.

آن‎وقت برگرديم به بحث‌های سابق كه حضرت هم انسان را همين‎طور تصویر می‌کردند كه انسان همواره در مسير و در حال رسيدن به يك حقايقي است و گريز از يك حقايقي، انسان همين است. يعني همواره می‌خواهد از يك چیزهایی كه در نظرش شر و بدي است فاصله بگيرد و آزاد شود، و به يك چيزي كه آن را خوب می‌بیند برسد؛ كه حالا نهايت خوبي همان چيزي است كه در بحث‌های گذشته داشتيم كه آن حقيقت بي‎نهايت كه همه‎ی خوبی‌ها یکجا جمع باشد، كه نام مبارك او «خداي متعال» است. پایین‌تر از او هم مراتب ديگري از خوبي هست كه انسان آن‌ها را در راه به‌دست می‌آورَد و از آن‌ها می‌گذرد. خب اين يك مطلب.

حالا ببينيد برخي از روايات ديگر هم دنيا را از زاويه‎ای ديگر مطرح می‌کند، بحث خيلي جفت‎وجور است. از آقا امیرالمؤمنین علي‎ بن ‎أبی طالب عليه‎السلام كه شاگرداول پيامبر مكرّم اسلام صلّي‎الله‎عليه‎وآله‎وسلّم است، ايشان می‌فرمایند: (روايت۵۷۵۱) **«الدنيا خُلِقَت‏ لِغَيرِها و لَم تُخلَق لِنَفسِها» دنيا براي غیر خودش آفریده‌شده و براي خودش آفريده نشده.** حضرت دارد روي آفرينش دنيا بحث می‌فرماید اصلاً بحثِ دستور دادن نيست. مثل اين‎كه شما به مغازه‎اي می‌روید و يك‎چيزي می‌بینید و سؤال می‌کنید اين چيست و براي چه ساخته‌شده است؟ می‌گویند این را ساخته‎اند كه ميوه را پوست بگيرد. اصلاً بحث دستور دادن نيست، اين معرفي و شناخت است. حضرت می‌فرماید اين دنيايي كه شما در آن هستيد و جزئي از آن هستيد اصلاً براي غیر خودش آفریده‌شده است، يك ديگري هست که اين براي آن آفریده‌شده است؛ براي خودش آفريده نشده است.

خب **حالا سؤال اين است اگر آفرينش دنيا براي اين است، دنيا در چه صورتي خوب كار می‌کند؟ با چه كسي خوب كار می‌کند؟ با هركس که همين‎طور با آن برخورد بكند. يعني اگر يك كسي بيايد و دنيا را براي خودش بخواهد، يعني در دنيا باشد، تلاش بكند، تكاپو بكند، ولی براي همين كه الآن دم دست ما هست، آنگاه او با دنیا به گونه‎اي كار می‌کند كه خود دنيا آن‎طوري نيست؛ آن‎وقت خود اين دنيا ناسازگاري پيدا می‌کند، همه‎ی جزء جزء آن هم ناسازگاري پيدا می‌کند.** مثل اين است كه اين چرخ‎دنده و اين سيستم از اين‎طرف می‌چرخد، اصلاً طوري آن را ساخته‎اند كه از اين‎طرف می‌چرخد، حالا اگر شما بخواهيد آن را از طرف ديگر بچرخانيد تمام اين سيستم در مقابل شما مقاومت و ناسازگاري می‌کند. ما در اینجا جزء كوچكي هستيم، چه كسي در اين درگیری پيروز است؟ خدا و آفريده‎ی خدا كه دنياست. ما در اين چرخ‎دنده‎ها گير می‌کنیم.

**حالا به فضاي عمومي برويم. كساني كه چشمانشان دنبال دنياست، حالا روشن می‌شود كه چرا اين‎قدر ناله‎ی این‌ها بلند است، چرا اين‎قدر ناله می‌کنند؟** (حالا هر بُعدي از دنيا، عمر را صرف كرده‎اند براي اين‎كه ثروت جمع كنند، لذت‌های جنسي جمع كنند، هر بُعدي از دنيا، يعني تكاپو، تلاش و سرمايه‎گذاری‌اش براي خود دنيا و يا بُعدي از دنياست، چون به همه‎ی دنيا كه ما نمی‌توانیم برسيم) [برای روشن شدن این مطلب باید] كلّ بشريت را در نظر بگيريد، بايد كلّ انسان‌ها در تمام دوران و در همه‎ی ابعاد را در نظر بگيريد، اگر هم يك فرد را می‌خواهید در نظر بگيريد، تمام عمرش را با تمام عرض و طول عمرش در نظر بگيريد، نه يك ساعت از عمر يك نفر. من يك مثالي می‌زنم، فرض كنيد اگر تلويزيون خانه‌تان را زير پايتان بگذارید و لامپي را عوض كنيد! خب بالأخره يك سروصدايي می‌کند و شما هم لامپ را عوض می‌کنید. حالا يك كسي بگويد تلويزيون برای اين كار نيست، شما بگوييد نه، چه كسي گفته! من همين الآن زير پايم گذاشتم و لامپ را عوض كردم چيزي هم نشد! و بعد به برق‌کار بدهيد و بگوييد اين چهارپايه را كنار بگذاريد و با تلويزيون ما كارتان را بكنيد! ببينيد چه بلايي سر آن برق‌کار و تلويزيون می‌آید.

**كلّ صحنه را ببينيد. يعني كسي كه دارد عمرش را براي دنيا می‌گذراند، يعني همه‎ی تلاش و تكاپو و رنج و زحمتش براي همين زندگاني است و چيزي فراتر از اين زندگاني را دنبال نمی‌کند، ببينيد خودِ اين زندگاني با او كنار آمده است يا نه؟! خود اين زندگاني با او كنار نيامده است.** دقت بكنيد من يك مثال بزنم. شما فرض كنيد در تابستاني كه هوا بسيار گرم است، شما يك ظرف آب خنك داريد، قرار است اين را كيلومترها آن‎طرف‎تر برسانيد، همين‎طور كه زمان دارد براي شما می‌گذرد، آبْ گرم و بخار می‌شود. يعني شما هرچه به آن نقاطي نزديك می‌شوید كه از اين آب بهره‌مندتر شويد اين آب بخار می‌شود. در واقع شما داريد فاصله می‌گیرید. اصلاً دنيا اين‎چنين است. من هرچه تلاش و تكاپو را بيشتر می‌کنم يعني عمر بيشتري را صرف كرده‎ام. يعني ماندگاري من در اینجا كمتر است. شما ناسازگاري از اين بالاتر داريد؟ طرف اين خانه‎ی صد متري را داشت و يك زحمتي هم كشيده بود تا اين خانه را به‌دست آورده بود و در آن هم نشست و فرض بكنيد ۶۰ سال هم قرار است عمر بكند، الآن هم ۳۰ سال دارد، در اين خانه قرار است ۳۰ سال ديگر عمر كند. حالا همين آقا به سرش می‌زند كه خانه را بزرگ كنَد و بشود ۲۰۰۰ متر، تا اين خانه ۲۰۰۰ متر شود بايد چقدر تلاش كند؟ ببينيد دارد اين ۳۰ تا كم می‌شود، وقتي خانه‎ی ۵۰۰ متري درست می‌شود می‌بیند ۲۰ سال از عمرش مانده است. حالا اين اصل مطلب است، حالا رنج‌هایی كه از اين رهگذر هم به او رسيده است داشته باشيد، رنج‌هایی كه بعد از اين هم به او می‌رسد داشته باشيد... . (بعد این‌ها را در ویژگی‌های دنيا ان‎شاءالله خواهیم گفت.)

**ببينيد اصلاً بحث بر سر اين است كه دنيا براي چيز ديگري است لذا خودش در دست آدم ماندگاري ندارد. مثل ماهي است كه تا می‌آیید آن را بگيريد ليز می‌خورَد؛ و يك ناكامي ذاتي در دنيا نهفته است كه هيچ‎جوري از آن جدا نمی‌شود. يك كامي در يك ساعتي ممكن است روا شود ولي اين كجا و آنچه در درون ما نهفته است و آنچه ما می‌خواهیم و آنچه ما دنبال می‌کنیم كجا؟! لذا وقتي كه دنيا براي ديگري آفریده‌شده هركسي آن ديگري را بتواند پيدا بكند و دنيا را در آن خط بيندازد، آن‎وقت دنيا خوب كار می‌کند.** ببينيد اين ماشين كه مركب راه است كجا خوب كار می‌کند؟ در راهِ خودش خوب كار می‌کند. البته بله، ممكن است من هم در راه با ماشينْ بد تا بكنم، آن به من برمی‌گردد، ولي اين ماشين براي آن راهي كه ساخته‌شده خوب كار می‌کند؛ لذا اين‎طور نيست كه شما اگر ماشين را درجا نگه‌دارید هنر کرده‌اید؛ نه، اين بعد از مدتي فرسوده شده و بي‎ثمر می‌ماند. در بيراهه هم ببريد همين است، در راه هم ببريد ولي با آن خوب تا نكنيد همين است. چون ماشين اساساً براي چيز ديگري آفریده‌شده است. ماشین با خانه فرق می‌کند. شما خانه را جابه‎جا بكنيد متلاشي می‌شود؛ خانه براي راه نيست. ولي ماشين را جابه‎جا نكنيد از بين می‌رود. بر اين اساس حضرت می‌فرمایند دنيا براي چيز ديگري آفریده‌شده است.

**حالا ببينيد اين با درون ما هم سازگار است. ما به درون خود كه نگاه می‌کنیم می‌بینیم تلخی‌ها و رنج‌ها و گرفتاری‌های دنيا را نمی‌خواهیم يعني می‌خواهیم این‌ها نباشد. نباشد يعني يا این‌ها بايد از اینجا برداشته شود يا ما بايد از اینجا بگذريم. همين كه نگاه می‌کنیم می‌بینیم این‌ها از اینجا برداشته نمی‌شود. فلذا آخرش در می‌آید كه پس ما بايد از اینجا بگذريم. پس دنيا براي اين است كه ما با آن بگذريم. هر که دنيا را اين‎طوري گرفت آن‎وقت می‌بیند كه دنيا خوب كار می‌کند. آن‎وقت ديگر رنج‌هایش هم خوب می‌شود؛** یعنی شخص همان جا همان رنجش هم ديگر آن سختي را ندارد. چون می‌داند بالأخره دو روز ديگر از اين دنيا پياده می‌شود. مثل وقتي كه سوار اتوبوس می‌شوید وقتی به شهرتان می‌رسید ديگر پياده می‌شوید؛ حالا شايد الآن جايتان هم تنگ باشد و نتوانيد پايتان را بكشيد. به همديگر هم می‌گوییم دو ساعت است مثلاً. همين كه می‌گوییم دو ساعت است سختي رفع می‌شود ولي اگر يك كسي تمام كارش همين دنيا شد، ديگر نمی‌شود بگوييم كه دو ساعت است بايد بگوييم همه‌اش ... .

در روايتي ديگر **آقا امیرالمؤمنین می‌فرمایند (روايت۵۷۵۰) «إنَّ اللَّهَ سُبحانَهُ قَد جَعَلَ الدنيا لِما بَعدَها» خداي سبحان دنيا را براي مابعد خودش قرار داده و آفريده، براي خودش نيافريده است. پس اولاً مابعدي هست‌ ما آرزوي مابعد و بهتر از دنيا را داريم، و دنيا هم براي او آفریده‌شده؛ پس دنيا هم با او دارد كار می‌کند.** دقت كنيد خودِ دنيا -جداي از این‎که ما چه باور و اعتقادي داريم- با مابعد از خودش دارد كار می‌کند. حالا اگر من باور و اعتقادم همين شد، من هم با این‌ها خوب كار می‌کنم. اگر من هم همين را درست دريافت كردم آن‎وقت با دنيا همراه می‌شوم.

**اگر من هم مابعدي كه دنيا با آن هماهنگ است را قبول داشته باشم، اين هماهنگي حاصل می‌شود؛ لذا می‌فرماید «و ابتَلَى‏ فيها أَهلَها» در دنيا اهل دنيا را خداي متعال مبتلا كرده و به آزمون گذاشته است. چرا اینجا انسان را به آزمون می‌گذارند؟ چون دنيا براي خودش آفریده نشده، اگر اين دنيا كه ما هم جزء آن هستيم براي خودش آفریده شده بود كه ديگر نبايد ما را به آزمون می‌گذاشتند، آخرِ كار بود و بايد همين‎جا همه‌چیز فراهم می‌شد. چون اين‎طور نيست می‌شود محلّ ابتلا و آزمايش. اين هم يك ويژگي مهمّي از دنياست كه از دل خودش می‌جوشد كه دنيا جاي ابتدا و آزمایش است و این‌ها را ما بايد بدانيم.**

**و چون جاي امتحان و آزمایش است هيچ‎وقت اين قضيه در دنيا برداشته نمی‌شود. هر وقت انسان از دنيا گذشت،‌ امتحان و سختی‌های امتحان و این‌ها هم جمع می‌شود؛ و الّا تا دنيا هست و ما در آن هستيم بساط همين است. «لِيَعلَمَ‏ أيُّهُم أحسَنُ عَمَلاً» تا خدا بداند كه کدام یک از انسان‌ها از نظر عمل و كردار، نيكوتر است.**

يك نكته‎اي را می‌گویم، به بحث هم زياد ارتباطي ندارد. اين‎كه «لِيَعلَمَ‏ أيُّهُم أحسَنُ عَمَلاً» زياد در بيانات هست، يا أحسَنُ قَولاً، كلمه‎ی أحسَن يعني چه؟ اگر بخواهيم أحسَنُ عَمَلاً را ترجمه‎ی روان فارسي بكنيم چه می‌شود؟ يك تعبيري در فارسي داريم می‌گوییم «كردار نيك» أحسن يعني كردار نیک‌تر. يك بحث تاريخي-اعتقادي است. شعار كساني كه الآن آیین زرتشت را دنبال می‌کنند چيست؟ «پندار نيك، گفتار نيك، كردار نيك» چرا ایرانی‌ها اسلام را پذيرفتند؟ (بحث تاريخي نمی‌کنیم) چون این‌ها دنبال نيكي بودند، اسلام آمد و گفت نه، گفتار نیک‌تر، كردار نیک‌تر، پندار نیک‌تر. ديدند خب اسلام جلوتر است خب پذيرفتند. اين خيلي اوج دارد. شما وقتي می‌گویید كردار نيك، كفِ كار می‌تواند كردار نيك باشد، ولي وقتي می‌گویید نیک‌تر به هر چه برخورد كرديد و ديديد آن جلوتر است اين را رها می‌کنید و به آن می‌چسبید، مغزش يعني «پيشرفت».

**«و لَسنا لِلدنيا خُلِقنَا» ما هم براي دنيا خلق نشده‎ايم. ما خودمان هم جزء دنيا هستيم، دنيا براي خودش هم آفريده نشده است، ما هم كه گل‎سرسبد اين آفرينش هستيم هم براي اين دنيا آفريده نشده‎ايم؛ «و لا بِالسَّعيِ فيها أُمِرنا» ما به تلاش در دنيا أمر نشده‎ايم. تلاش در دنيا يعني همين كه در دنيا براي دنيا تلاش بكنيم.** ما نه براي دنيا آفریده‌شده‎ايم و نه گفته‎اند براي دنيا تلاش بكنيد. دنيا هم براي خودش آفريده نشده، آفريدن این‌ها براي چيز ديگري است.

حالا دقت بكنيد، آفرينش دنيا براي چيز ديگري است و آفرينش ما هم براي دنيا نيست. ما هم به اين دستور داده نشده‎ايم. اين‎كه حضرت می‌فرماید ما به اين دستور داده نشده‎ايم، معنايش چيست؟ معنايش اين است كه **دين و شريعت و دستورات کاملاً با آفرينش و سرشت ما هماهنگ است. وقتي كه من براي يك آينده‎ی نامحدودي آفریده‌شده‎ام و در درون من اين نهفته است، حالا اگر شما به من دستور دهيد كه براي اینجا جان بكَن، وجود من اين را برنمی‌دارد، اين ستم به من است كه شما من را آن‌طور نامحدود آفريدي بعد به من دستور بدهي كه در يك تنگنا ... . مثل اين است كه به كسي كه هميشه دنبال آزادي است دستور دهيد و او را وادار كنيد كه براي خودش زندان بسازد. ديگر چيزي از اين بدتر می‌شود فرض كرد؟** من يادم هست در دوران دبستانِ ما بعضي از برخوردها می‌شد كه خيلي عجيب بود، فرض كنيد معلم به بنده می‌گفت فردا بايد چوب كتك بیاوری! يك‎وقت معلم خودش چوب می‌آورَد يك چيزي! می‌گفت نه، بايد چوب بياوري؛ فردا چوب كه می‌آوردی اولين كسي كه كتك می‌خورد چه كسي بود؟ خودت بودي. براي اين‎كه ببيند چوبي كه آوردي خوب بوده يا نه! اين خيلي ستم بزرگي است. به‌هرحال بنده كه این مطلب را می‌گویم آدم تنبلي در كلاس نبودم، ولي خيلي هم استثناء نداشت! طرف می‌دانست چون درخت خوبي در حياطمان هست و چوب‌های خوبي دارد، می‌گفت چوب بردار و بياور. چيزهاي ديگري هم بود؛ يك‎وقت هوس می‌کرد می‌گفت يك مرغ بياور!

ببينيد اصلاً ستمي بزرگ‌تر از اين بر بشر هست كه او همواره می‌خواهد اين بندها را پاره كند، دلش خون است، ولي شما او را وادار كنيد با دست خودش اين زندان و بند را بسازد؟! از این چيز ديگری جز رنج پديد می‌آید؟ فرض كنيد شما ديوار بسازيد بعد لاي اين دیوار چه كساني را بگذاري؟ خود همين كساني كه دارند ديوار را می‌سازند! دور زندان كانال بكني به‌دست همين كساني كه در زندان هستند! سیم‌خاردار بكشيد بدنشان زخمي بشود به‌دست خودشان! لذا حضرت با افتخار می‌فرمایند ما نه براي اين دنيا آفريده شديم و نه به سعی در آن دستور داده‌شده‌ایم. درعین‌حال می‌گویند «فَنِعمَت مَطيَّةُ المُؤمِن» خيلي خوب مركبي. يعني خانه‎ی خوبي نيست كه من عمرم را صرف كنم تا اين را براي خودش بسازم، اين زندان ساختن است اگر بخواهند من را محدود به اینجا بكنند.

سؤال:

* ببخشيد اين‎كه می‌گویند بندگان صالح دستور داده‌شده‌اند كه دنیا را بسازند و آباد كنند ...
* نه ما **نمی‌گوییم دنیا را نسازيد، و لا بِالسَّعیِ فيها اُمِرنا. نمی‌فرماید ما اُمِرنا، که یعنی ما در مورد دنيا هيچ دستوري نداديم، می‌فرمایند به تلاش در دنيا ما أمر نشده‎ايم.** با اين كلمه‎ی «فيها» در ترجمه‎ی فارسي گاهي مشكل داريم، ما فيها را معمولاً به معناي «در» ترجمه می‌کنیم ولي همه جا به معناي در نيست. گاهي به معناي "درباره" بهتر است. يعني اين‎كه گفتند تلاش بكنيد، درباره‎ی دنيا نيست كه آخرش دنيا باشد و همه‎ی تلاش و كوشش ما براي اين باشد كه آخرش دنيا دربيايد. به اين ما هيچ دستوري نداريم. البته هر شأن دنيا را به ما دستور داده‎اند، از كشاورزي بگيريد، طهارت و نجاست، هر جا را بگيريد دنياست.

ولي **اين سعي و كوشش كه گفته‎اند «لَيسَ لِلإنسان إلّا ما سَعي» في ‎الدنيا نيست. حداقلّش اين است كه «في ‎الآخره» است. حالا اگر «في ‎الله» هم نباشد براي رسيدن به مابعد دنياست. ولي همه‎ی این‌ها در واقع جور کردن سواريِ راه است به يك معنا.** حالا بعد روايات ديگر هم را می‌خوانیم كه ابعاد ديگر را هم روشن می‌کند. آن‎وقت مي‎بينيم همين دستور کاملاً سازگار با دنياست. حالا اگر دستور كسي اين باشد كه دنيا را براي دنيا بايد بسازيم، اين خلاف آفرينشِ من و خلاف آفرينشِ دنياست و از آن ناسازگاري درمی‌آید. اين مطالب را كه عرض می‌کنم براي اين است كه بدانيم خيلي از رنج‌های زندگي ما از كجا می‌جوشد كه اگر اين جاها را درست كنيم يعني فقط ذهن و نيت خودمان را درست كنيم خيلي رنج‌ها خودبه‌خود جمع می‌شود. چيز عجيبي هم نيست.

اين را حالا به عالَمِ بچه‎ها می‌بریم. شما يك بچه را فرض بكنيد كه از اول كه سراغ اين بستني می‌رود براي خود اين بستني و رسيدن به آن می‌رود. همين مطلب رنج‌ها و خون‎دل‌هایی را متوجّه او می‌کند كه شايد يك ساعت گريه بكند. اگر همين مطلب را شما عوض بكنيد يعني اين بچه كه دارد می‌رود بستنی را بخورد يا از يخچال بردارد، براي خود اين بستني نباشد، فرض كنيد به برادرش خيلي علاقه دارد، اين بستني را دارد براي برادرش می‌آورد نه براي خود بستني، يا براي مادرش، همان اتفاق‌ها می‌افتد ولي بچه آن رنج‌ها را ندارد. يعني دفعه‎ی قبل اين برادر بستني را گرفته بود و اين بار هم همين برادر بستني را گرفته است، در صحنه‎ی خارج هيچ فرقي ندارند ولي در يكي دنيا جلوي چشمش سياه می‌شود و در يكي دارد می‌خندد. صحنه ولي عوض نمی‌شود.

**بسياري از رنج‌هایی كه دچار هستيم از درون خودمان می‌جوشد، چون نگاه درستي به دنيا نداريم. حالا همان مثال حضرت را بگيريم، اگر دنيا براي من مركب شد، فرض كنيد شما يك تاکسی‌تلفنی گرفتيد و تا فرودگاه رفتيد، بعد شما آنجا كه می‌خواهید پياده شويد بر سر خودتان می‌زنید و روضه مفصّلي می‌خوانید؟، يا به‌سرعت پياده می‌شوید و يك تشكّري هم از راننده می‌کنید؟ مركب بود، تمام شد. خودِ اين جدايي شيرين است.** می‌روید درون هواپيما، اين هم مركبي است كه سوار می‌شوم و مقصد جاي ديگري است. تا در اين هواپيما هستم كه خوشحال هستم كه دارم راه را طي می‌کنم، هر وقت هم رسيدم به‌راحتی از اين مركب جدا می‌شوم.

حالا فرض كنيد در همین تاكسي يا هواپيما بچه‎اي هست كه از اين تاكسي خوشش آمده است، چطور از اين پياده می‌شود؟ از هواپيما چطور پیاده می‌شود؟ جدا نمی‌شود. چرا جدا نمی‌شود؟ همه‎ی رنج‌های اين‎چنين از همين پيوند ناسازگاري است كه اين فرد با اين مركب دارد. يعني او مركب بودنِ اين را فراموش كرده و به غفلت افتاده و همه‎ی رنج از اين غفلت و حواس‎پرتي است. آن‎وقت در اینجا همين بچه‎اي كه دل‎بسته به اين تاكسي شده و پياده نمی‌شود آن رنجي كه متحمّل می‌شود سر جاي خودش، آرام‎آرام هزينه‎ی اقتصادي هم وسط می‌آید، يعني پدر و مادر براي اين‎كه اين بچه را پياده كنند بايد بگويند بيا برويم برايت بستني بخريم. اين هزينه‎اي كه دارد اینجا می‌دهد بابت چه دارد می‌دهد؟ این‌ها بحث‌های واقعي است و خيال‎بافي نمی‌کنیم. اين جز بابت عدم شناخت يا عدم توجه يا دل‎بستگي دارد هزينه می‌کند؟ حالا بچه اگر ناسازگار هم باشد و به بستني هم راضي نشود، يك‎دفعه می‌بینید از آن چندصدهزارتومان هزينه درمی‌آید! اين هزينه كه درمی‎آید بايد از جايي تأمین شود، اين بايد چطوري تأمین شود؟ اين را نگاه بكنيد؛ حالا اگر اين پي‎درپي اين‎چنين باشد، حالا به آن اضافه بكنيد كه خود پدر و مادر هم همين‎طور باشند، اين نياز به درآمد دارد و آن درآمد كه از آسمان نمی‌ریزد، بايد وقت و اعصاب و جسم بگذارد. به همين ميزان رنج و خستگي و گرفتاري و درگيري و زدوخورد و التماس و دشمني و ... و به همين مقدار هم از لذت‌های زندگي می‌ماند. يعني اين آقا به‌جای اين هزينه‎هاي نا به‌جای بي‎فايده، می‌توانست بنشيند و با زن و بچه‌اش خوش بگذراند ولي نگذرانده است.

**حالا اين را به واقعیتِ زندگی بياوريم، مثلاً در بحث خوردن، اگر من به خوردن همان طور كه در آفرينش هست توجّه بكنم، اصل خوردن در آفرینش براي چيست؟ براي حفظ سلامتي و قوّت بدن است. اگر من اين را محورِ خوردن قرار دهم، البته به لطف خداي متعال همين خوردن گوارا و شيرين هم هست. اگر اين خط را پيش بگيرم، ديگر خوردن براي من يك مطلب در عالَم خوش‎گذراني نيست، اصل مطلب اين است كه اين سلامتي و اين قوت حفظ شود. خب نگاه می‌کنیم می‌بینیم معمولاً مفيدترين غذاها ارزان‌ترين غذاها هستند! حالا اگر من هنر هم به خرج دهم و خوب هم آشپزي بكنم، سلامتی‌ام تأمین است و چون تأمین است هزينه‎هاي درمان پايين می‌آید و چون هزینه‌های درمان پايين می‌آید نياز به كار كم می‌شود، اعصاب به‌جاست؛ و چون اعصاب به‌جاست خُلق‎وخو هم به‌جاست؛ و چون خُلق‎وخو به‌جاست، درگیری‌ها كم می‌شود. درگیری‌ها كه كم شد لازم نيست من مدام بروم و چيزي بخرم تا اين را از دلِ همسرم دربياورم.**

این مسائل جداي از هم كه نيستند. همه‌اش هم به اين برمي‎گردد كه من شهوت را مهار كرده‎ام و در عالم و چارچوب طبيعي خودش آورده‎ام. كه آن موقعي كه لازم هست بخورم؛ گوارا هم هست، مثل بعضي از اين خليج‎نشین‎ها می‌دانید كه اصلاً خوردن برايشان يك چيزي است! لذا سفره‌هایی می‌اندازند كه فقط بحث خوردن است. خوب طرف چقدر بخورَد؟ منتها اين سفره براي خوردن است، این‌ها ناچارند چه كار کنند؟ این‌ها دوباره در گلو انگشت می‌کنند و هر چه خورده‎اند را برمی‌گردانند و دهان را هم شست‎وشو می‌دهند و دوباره می‌آیند و سر سفره می‌نشینند! اين چيزي عادي است و مدام می‌بینید كه يك كسي رفته و آمده است! چون قرار است اين را كش دهند؛ چون اين آقا كه نمی‌تواند حس کام‌جویی و لذت‌جویی خود را تعطيل بكند، منتها آمده يك زنداني براي خودش ساخته كه سفره است. اين خيلي تنگ است. بعد شما تصور بكنيد شما سالي می‌گذرد يك حال تهوعي به شما دست می‌دهد چه قضيه‎اي هست؟ حالا اين را روال می‌کند، اين‎كه اين را روال می‌کند يك رنجي را روال می‌کند، و هزینه‌هایی كه از اين طريق ايجاد می‌شود و آدم‌هایی كه به زحمت می‌افتند و بهره‌هایی كه اين از آن‌ها جا مانده است ... .

**لذا دقت بكنيم، بحث‌های ديني بحث‌های روي زمين است. يكي از ستم‌هایی كه ما به دين كرديم اين بود كه دين را از زمين و متن زندگي جمع كرديم و برديم به فضاهاي علمي و نشسته‎ايم روي آن گفت‎وگو می‌کنیم؛ و اين، ستم به دين است.** مثل اين‎كه ما هر سال بنشينيم فكر بكنيم كه آب بخوريم يا نخوريم! بابا يك آب بردار و بخور. آن بحث‌ها جاي خودش، ولی نه‎اين‎كه دين را از متن زندگي جمع بكنيم؛ لذا الآن اگر بگويند دين، از دين چه چيزي در ذهن ما می‌آید؟ هیچ‌چیزی نمی‌آید، يك نماز، يك روزه، يك شب قدر، يك محرم، يك سینه‌زنی و همين، چيزي نيست ديگر، چون دين را جمع كرده‌ايم. دين اين است.

**آن‌وقت يك مردي كه در خانه است وقتي كه می‌داند كلّ دنيا براي چيز ديگري آفریده‌شده است، حالا می‌خواهد براي زن و بچه‌اش صد تومان خرج كند، چيزي به نظرش نمی‌آید. چون چيزي به نظرش نمی‌آید منّتي در كار نيست. چون منّتي در كار نيست دلخوری‌ای در كار نيست. چون دلخوری‌ای در كار نيست لطف و صميميت پابرجا می‌ماند. چون لطف و صميميت هست به ديگري چشمش نمی‌افتد، چون چشمش به ديگري نمی‌افتد دلش آرام است، چون دلش آرام است سرش در زندگی‌اش است، همين‎طوري به هم گره خورده است.** پس اين هم اين دسته از روايات.

اين روايت هم از آقا امیرالمؤمنین است كه مي‎فرمایند **«و أَخرِجوا مِنَ‏ الدنيا قُلُوبَكُم»‏ از دنيا دل‌هایتان را بيرون ببريد، دلتان در دنيا نباشد، دل‎بسته‎ی به دنيا نباشيد. «قَبلَ أن تَخرُجَ مِنها أبدانُكُم» پيش از اين‎كه بدن‎هایتان از دنيا بيرون برود دل‌هایتان را از دنيا بيرون ببريد. چرا؟ چون شما براي دنيا آفريده نشده‎ايد، وقتي براي دنيا آفريده نشده‎ايد براي چه دل به دنيا دهيد؟ دنيا را به كار بگيريد. «فَفيها اختُبِرتُم» وقتي كه براي اين دنيا آفريده نشده‌اید، در اين دنيا آزمايش می‌شوید؛ «و لِغَيرِها خُلِقتُم» براي غير دنيا آفریده‌شده‌اید.**

يك سؤال بكنم. اگر ما می‌توانستیم يك مقدار فضاي آن‌هایی كه اهل باور نيستند را حس بكنيم شايد يك جاهايي به دردمان می‌خورد. اصلاً همين جمله كه به ما گفته باشند شما براي غيردنيا آفریده‌شده‌اید، ما متوجّه می‌شویم كه اصلاً غير از دنيایی وجود دارد كه ما براي آنجا آفریده‌شده‎ايم، خودِ اين خيلي راهگشاست. يك نَفَسي می‌کشیم و می‌گوییم خيالم راحت شد. من گفتم اینجا به درد هيچ‎چيز نمی‌خورَد و هيچ‎چيزِ آن به هيچ‎چيز بند نيست. خود اين مطلب [خیلی راهگشاست.] اصلاً من تعجب می‌کنم بعضی‌ها چه اصراري دارند كه بگويند غيردنيا هيچ خبري نيست؟ آخر اين چه مطلبي است؟ چه اصراري داري؟ اين چه دردي را از تو دوا می‌کند؟ اصلاً شما فرض كنيد زندگاني فراتر از دنيا اثبات نشود، بگذاريد دلمان خوش باشد لااقل اینجا را بهتر زندگي بكنيم. مثل اين‎كه حكم اعدام كسي را براي يك ماه ديگر داده‎اند، اما به او نگويند و مدام بگويند تو را آزاد می‌کنیم، او لااقل اين مدت را راحت زندگي می‌کند. حالا اگر همين الآن بگويند تو را اعدام می‌کنیم، خب همين هم از دستش می‌رود.

آن‎وقت **حضرت می‌فرمایند براي غيردنيا آفریده‌شده‎ايم. اولاً اين معلوم می‌شود كه ارزش ما از دنيا بيشتر است، چون ما با اين كه اینجا هستيم براي اینجا آفريده نشده‎ايم و ارزشمان خيلي بالاست. همین که می‌گویند براي غيردنيا آفریده‌شده‎ايد دل آدم راحت می‌شود كه اين مرگ و دربه‌دری و نيستي و این‌ها جمع می‌شود، و ما، هستيم.** چون وقتي می‌گویند شما براي غيردنيا آفریده‌شده‌اید يعني هستيد، می‌بینیم با حرف دل ما كه ماندن و جاودانگي و این‌هاست جور درمی‌آید. مثل آن بنده خدا می‌گویند مردم را سركار می‌گذاشت و می‌گفت آنجا آش می‌دهند، يك‎دفعه مردم به آن‎طرف هجوم آوردند، گفت نكند واقعاً آش می‌دهند! خودش هم در جمعيت راه افتاد و رفت! چون خودش هم ته دلش آش می‌خواست. چون حرف دلش بود و گفت نكند واقعاً ... خب این‌هایی كه می‌فرمایند حرف دل ماست، نكند همين‎طور كه ايشان گفته‎اند ما براي چيز ديگري آفریده‌شده‎ايم.

پس اين يك ويژگي اساسي و ذاتي و بنيادي در مورد دنياست كه دنيا براي خودش آفریده نشده است؛ لذا جاي آزمايش و امتحان و اين مسائل است؛ و هر که اين را شناخت و دنبال كرد دنيا با او خوب تا می‌کند، و إلّا دنيا با او ناسازگاري می‌کند. **ان‎شاءالله خداي متعال ما را كمك كند. در اين مجالس و محافل هم این‌ها را جزء حوائج و نيازهاي خودمان قرار دهيم.** بالأخره حالا همسر می‌دهند، خانه می‌دهند، بالأخره كم و بيش داده‎اند، اين را هم بخواهيم كه در اين مجالس و محافل این‌ها بهره‎هاي ما باشد. اگر سؤال و ابهامي هست دوستان بفرمايند؛ چون بناست ما با اين گفت‎وگو زندگي بكنيم، البته اين به اين معنا نيست كه يك‎شبه و يك‎روزه همه‌چیز سروسامان بگيرد ولي بالأخره راه بايد انتخاب شود و ان‎شاءالله پیش‌گرفته شود.

شما **اگر به صحنه‎ی فقه ما نگاه بكنيد می‌بینید كه فقه ما کاملاً با اين هماهنگ است، يعني فقه ما براي اداره‎ی دنيايي است كه براي چيز ديگري است، نه اداره‎ی دنيايي كه براي خودش باشد. به ما گفته‎اند زكات و خمس دهيد، خب اگر شما دنيا را براي خودش می‌خواهید جا ندارد خمس و زکات بدهید، من این‌همه زحمت‌کشیده‌ام تا اين را جمع كنم شما می‌گویید اين را به من بدهيد!** پس يك مطلب ديگري هست و اگر گفته‎اند اين را بده پس می‌خواهند آن را به تو بدهند، خب اين هم حل می‌شود. مثل همان مثالي كه زدم، راننده‎ی تاكسي می‌گوید رسيديم پياده شويد. حالا اگر يك كسي هم آنجا با كُلت ايستاده و شما می‌دانید اگر پياده شويد كارتان تمام است هيچ‎وقت پياده نمی‌شوید؛ لذا فقه و دين ما براي اين، چينش شده و با اين سازگار است؛ كه بخشي از آن هم براي همين است كه ما حفظ شويم، يعني يك‎دفعه دنيا نرود و در دل ما جا بگيرد.

**«أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمِّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِّل فَرَجَهُم»**